

# پروین اعتصامی و سنت ادبی ایرانی

دکتر آوانی - دانشگاه علامه طباطبائی

۱- ادبیات در حصر عقلی به چهار نوع - فقط - منحصر است. این چهار نوع، انواع ادبی را بما می‌شناساند. ادب حماسی، غنایی، تعلیمی و داستانی. هر یک از انواع مذکور در درون خود منقسم به شکل‌هایی است که در اینجا از آن شکل‌ها بحثی نمی‌کنیم.

۱-۱- ادبیات حماسی و غنایی و داستانی در بین ملل مختلف نمونه‌ها و پیشینه‌ها دارند. چنانکه نمونه ادب حماسی فارسی، شاهنامه است. در زبان‌های لاتینی اودیسه و ایلیاد است و در بین ملل سامی از گیل گمش می‌شود یاد کرد. همچنین ادبیات غنایی و داستانی، هم در فارسی نمونه‌های زیاد دارد مثل شعر حافظ و دیوان شمس، خسرو و شیرین نظامی، هم بین ملل مغرب زمین و هم بین عرب‌ها از دیرباز نمونه‌های ادب غنایی را می‌شناسیم مانند معلقات سبع...

۲- نوع ادب تعلیمی، تنها نوع ادبی است که از حیث زمان و نیز گستردگی نمونه‌ها، در ادبیات فارسی بی‌همتاست. نه عرب‌ها و نه غربی‌ها چنین گستردگی و هنرنمایی را در این نوع بخصوص ادبی نداشته‌اند و شاید کمتر ملتی در دنیا به اندازه ایرانیان این نوع بخصوص را در شیوه‌های ادبی خود بکار گرفته باشد.

یان ریپکا در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» می‌نویسد: تازیان از این نوع اصیل شعر ایرانی - که برای نگارش موضوعات مفصل در یک بحر ثابت تنها صورت ممکن بود - اطلاعی نداشتند. آنان بطور کلی رغبتی به داستان‌سرایی نشان نمی‌دادند. اشعار متضمن احتجاجات ادبی و مناظرات فارسی، برخلاف مناظرات مشهور غربی بسیار گرانهاست. مناظراتی را که جاحظ<sup>۱</sup> (در البیان والتبیین) نقل می‌کند. در بین عرب‌ها خصوصاً بین جریر و اخطل و فرزدق مناظرات و تخاطب و هجو بوده است ولی ساختاری که مناظره در ادب تعلیمی فارسی دارد

ساختاری متعالی تر و برجسته تر است. مناظره مذکور در بین شعرای دوره اموی را مثالی می‌آوریم و بین آن شعر تعلیمی فارسی را مقایسه‌ی، تا فرق بین این دو سنجیده شود.

جریر بواسیله مناظره اینچنین به جنگ شاعران همعصر خود می‌رود:

اعَدْتُ لَشُعْرَاءِ سُمّاً نَاقِعاً  
فَشَرِبْتُ آخِرَهُمْ بَكَاسِ الْاَوَّلِ  
لَمَّا وَضَعْتُ عَلَي الْفِرْزَدِقِ مِسْمِي

فرغاً الْبَغِيثِ قَطَعْتُ اَنْفَ الْاِخْطَلِ  
در حالیکه مناظره که یکی از شکل‌های ادب تعلیمی است در زبان فارسی راهی کاملاً جدا دارد. عمدتاً شکل مناظره در این ادب عبارت است از گفتگو و بحث بین موجوداتی - معمولاً - غیر انسان و در آن مناظره گوشه‌ی بی از زندگی انسان مورد بحث و فحص قرار می‌گیرد. نظیر:

ز حیلہ بر درموشی نشست گریه و گفت  
که چند دشمنی از بهر حرص و آرز کنیم  
بیا که رایت صلح و صفا برافرازیم  
براه سعی و عمل، فکر برگ و ساز کنیم  
بسی بخانه نشنیم و دامن آلودیم  
بیارویم سوی مسجد و نماز کنیم  
بگفت کارشناسان بما بسی خندند  
اگر که گوش به پند تو حیلہ ساز کنیم

ز توشه‌ی بی که تو تعیین کنی، چه بهره بریم  
بخلوئی که تو شاهد شوی، چه راز کنیم  
رعایت از تو ندیدیم، تا شویم ایمن  
نوازشی نشنیدیم، تا که ناز کنیم...

حدیث روشن ظلم شما و ذلت ما  
حقیقت است، چرا صحبت از مجاز کنیم  
مناظره و بگوگو بین چند چیز یا چند انسان، و ضمن

آن نکات ظریف و نقاط ضعف و قوت عقبه و دیدگاه‌های خود را مطرح کردن و سرانجام وضع جامه یا بیانی اندرزی به نقد کشیدن، خمیرمایه این نوع ادب است. از همه آنچه که در بالا گذشت شکلی از مناظره را در عربی دیدیم و شکلی هم از آن را به فارسی. آنچه بین موش - سمبل ضعف و زبونی و داناتی - و گربه سمبل قدرت و مکازی و حیلہ گری و گردن کلفتی - می‌گذرد قابل انطباق با قدرت‌مداران جامعه و مظلومین جهان برار تضاد است در حالیکه مناظرات را در عربی می‌بینیم که هر کدام از طرفین دعوا می‌خواهد ضعف مخاطب و قوت خود را به مردم اعلام کند. نکته بی‌انسانی و اجتماعی در این برخورد عقاید دیده نمی‌شود.

در اروپا و بین مردم لاتین زبان هم، ادبیات تعلیمی وضع بهتری نداشته است. آنچه که ما در اروپا به صورت اندرز سراغ داریم سروده معروف ویرژیل است. گئورگیکا به یونانی به معنای شعر آموزنده و اندرزی است. تا آنجا که در آثار ثبت شده بدست ما رسیده است مشهورترین اینگونه اشعار و شاید هم در سراسر دین لاتینی، همین شاهکار ویرژیل باشد. این شعر چنان مفصلی است که بنا به خواسته قصص او گوشت (۳۱۱ خط از میلاد) برای تشویق رومیان به کارهای کشاورزی سروده شده است. این سروده دارای ۴ بخش است. اول کشاورزی بطور اعم، دوم درختکاری، مخصوصاً پرورش مو، سوم دامپروری، چهارم پرورش زنبور عسل.

مناظرات و گفتگوهای ادیبانه که در ادبیات تعلیمی نوعی از طرق بیان است باز در فارسی سبکی دل‌نگیر دارد. در ادبیات قرون وسطای فرانسه «تانسون» یا «پرووانسال» به نوعی مناظره گفته می‌شد که فی آن طرفین به یکدیگر ناسزا می‌گفتند.<sup>۱۱</sup>

ملاحظه می‌فرمایید که دایره معرفت و دانایی در این



گرامی هستند. نوع ادبی که می‌توان ادعا کرد سنت ادبی سرزمین اهورایی ایران است.

در عصر ما تنها کسی که بین شاعران قرن، کل پیکره شعرش شعر تعلیمی است پروین است بهمین دلیل عنوان سخنرانی خود را «پروین وستت ادبی ایرانی» انتخاب کردم که پروین تنها کسی است که بین همعصران خود، تقریباً فعالیت ادبی خود را به ادبیات تعلیمی منحصر کرده است. عده غزل‌ها و شعرهای غنایی او مثل «سفراشک» از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند تازه آنهم معمولاً زمینه‌ی چکمی دارد وکل شعر او اندرزی است در همه زمینه‌های اجتماعی.

باید توجه داشت که: داستان کوتاهی که پیکره شعر تعلیمی را بوجود می‌آورد، می‌تواند دارای شکل‌های گوناگون باشد عمده‌ترین خصوصیت آن باز بسته به تعداد بازیگران یا افرادی است که پیکره داستان از بر خورد یا بگومگویی و بحث در بین آنها خلق می‌شود. این داستان‌ها گاه یک بازیگر دارد و گاه دوبازیگر و گاه بیشتر. تکامل داستانی به عده بازیگران باز بسته است و نیز نقش و زبان و تعالی فرهنگی آنها. داستان‌های پروین از زبانی کنایی (نه طنزی چنانکه مولانا عبید دارای چنان زبانی است) و از دیالوگ‌هایی (بازیگران) چند نفره ترکیب یافته است.

ذکر نمونه‌ها کلام را طولانی می‌کند من فقط عناوین داستان‌های او را که برای نمونه باید ذکر کرد اینجا می‌آورم.

مثلاً ببینید:

### کودکی کوزه‌بی شکست و گریست

که مرا پای خانه رفتن نیست  
پیکره داستانی را روایت می‌کند که بازیگر آن یک نفر است بملاوه راوی، که قصه را برای ما نقل می‌کند. به هم پیام اجتماعی را گوشزد می‌کند یا «شکایت پیرزن» ص ۱۶۷ که نیز پیرزن قهرمان داستان است و قیاد نقش ایستایی حرکت دارد در حالیه در صفحه ۱۶۸ در شعر «شکسته» بازیگران دو تن هستند بنفشه و لاله و در صفحه ۱۹۸ «کریاس و الماس» بازیگران بیش از سه نفر. گوهر فروش و کیسه و الماس هر کدام برای گفتن حرفی و عملی دارند و هر کدام در داستان نقشی ایفا می‌کنند. بنا بر آنچه گذشت، من بین شاعران ایرانی خصوصاً معاصران، خانم پروین اعتصامی را تنها شاعری می‌بینم که سنت ادبی فارسی (شعر اندرزی) را بار دیگر تجدید حیات بخشید و از این نظر او بین امثال خود بی همانند است.

(لطفاً برای شواهد به دیوان پروین، تألیف ابوالفتح اعتصامی. چاپ ششم تیرماه ۱۳۵۳ و نیز اشعار انتهایی مقاله رجوع نمایید).

نوع ادبی هم بین غربی‌ها و هم در عرب‌ها بسیار محدود بوده است. بهمین دلیل وقتی شرقشناسان به نوع ادبیات اندرزی فارسی می‌رسند از تحلیل درست آن ناتوانند. علامه شبلی نعمانی در «شعر العجم» می‌گوید: اروپائیان درباره خصوصیات اصلی ادبیات اندرزی فارسی درست ضاوت نکرده‌اند و آن را نشناخته‌اند. زیرا وضع مشکل و علم آزادی را که مبنای آثار اندرزی است از نظر دور می‌دارند و توجه نمی‌کنند که شاعر تا چه حد ناچار بوده است با احتیاط سخن بگوید تا با وجود جبر و قهر طبقات بالا بتواند کلام مناسبی برای بیان مقصود بیابد.<sup>۳</sup>

بهمین دلیل در بعضی از آثار اندرزی «نقش گران» یا دیالوگ‌ها موجوداتی نمادین یا سمبلیک هستند تا بهتر بتوانند بارطنز را که به عده دارند بر گردن مخاطبین اصلی قرار دهند و خود از مسؤلیت‌های سیاسی بر کنار باشند.

پیشینه این نوع ادبی در زبان فارسی به زبان‌های بسیار کهن بازمی‌گردد، آثار مکتوب این نوع اثرها را «هندرز» یا پند نامک نامیده‌اند و شاید بتوان اولین آنها را «ارتاک و ویراز نامک»<sup>۴</sup> نامید. چنانکه گفته‌اند این کتاب در عهد سلطنت اردشیر بابکان نوشته شده است. کتابی دیگر نیز منتسب است به خسرو اول انوشیروان بنام «هندرز خسروکراتان» اندرز خسرو پسر قیاد. این نوع ادبی در تسلسل خود دارای حرکت است تا بعد از اسلام که کتاب معروف «ادب الکبیر» را از ابن مقفع داریم و می‌دانیم این کتاب ترجمه است از پهلوی به عربی از سلسله این نوع پند نامک‌ها.

پیشینه‌ی چنین طولانی تنوع در آثار را چنانکه گفتیم پدید می‌آورد. در این تنوع تقریباً هیچ گوشه‌ی از اعمال و رفتار نیک و بد انسانی نیست که مورد نقد و سنجش آثار تعلیمی فارسی قرار نگرفته باشد.

نیکویی به هموع، زشتی آرزوحسد، پسندیدگی مروت و انصاف، بی‌آزاری و کمالات اخلاقی و نیز ردایل اخلاقی، کار و کوشش، بدی تعصب و... از مقاصد عمده شعر اندرزی فارسی اند منتهی، باید توجه داشت که این همه وقتی دلنشین و شیرین بیان شود، مورد توجه مخاطب قرار می‌گیرد. بهمین دلیل است که هنرمند مقاصد گوناگون اندرزی را در قالبی داستانی و به زبانی غیر مستقیم به مخاطب خود القا می‌کند تا او را از خود نرماند.

کتاب‌هایی مثل: حدیقه سنایی، مخزن الاسرار نظامی، مثنوی مولانا و گلستان و بوستان (به نظم) کلیله و دمنه، مرزبان نامه (به نثر) از پی سهردگان این سنت



### شکایت پیرزن

روز شکار، پیرزنی با قیاد گفت  
کاز آتش فساد تو، مجز دو آه نیست  
روزی بیا به کلبه ما از ره شکار  
تحقیق حال گوشه نشینان گناه نیست  
هنگام چاشت، شفره بی نای ما بین  
تا بنگری که نام و نشان از رفاه نیست  
دژدم لحاف برد و شبان گاو بس نداد  
دیگر به کشور تو، آمان و پناه نیست  
از تشنگی، گدو بنم امسال خشک شد  
آب قنات بُردی و آبی بچاه نیست  
سنگینی خراج، بما عرصه تنگ کرد  
گندم نُر است، حاصلی ما غیر کاه نیست

در دامن تو، دیده مجز آلودگی ندید  
بر عیبهای روشن خویش، نگاه نیست  
حکم دروغ دادی و گفتی حقیقت است  
کار تباه کردی و گفتی تباه نیست  
صد جور دیدم از سگ و دربان بدرگهت  
مجز سفله و تخیل، درین بارگاه نیست  
ویرانه شد ز ظلم تو، هر مسکن و دهی  
یغما گر است چون تو کسی، پادشاه نیست  
مردی در آن زمان که شدی صید گرگ از  
از بهر مُرده، حاجت تخت و کلاه نیست  
یکدوست از برای تو نگذاشت دشمنی  
یکمرد در زمجوی، نُرادر سپاه نیست  
جمعی سیاه روز، سیه کاری تواند  
باور مکن که بهر تور روز سیاه نیست  
مژدور خفته راندهد مُرد، هیچکس  
میدان همت است جهان، خوابگاه نیست  
تقویم عمر ماست جهان، هر چه می‌کنیم  
بیرون ز دفتر گهن سال و ماه نیست  
سختی کشی ز دهر، چو سختی دهی بخلق  
در کیف رفلک، غلط و اشتباه نیست





کرباس و الماس  
یکی گوهر فروشی، ثروت اندوز  
بدست آورد الماسی دل افروز  
نهادش در میان کیسه ای خرد  
ببستش سخت و سوی مخزنش بُرد  
درافکنندش بصندوقی از آهن  
بشام اندر، نهفت آن روز روشن  
بر آن صندوق زد قفلی ز پولاد  
چراغ ایمن نمود، از فتنه باد  
زیند و بست، چون شد کیسه آگاه  
حساب کار خود گم کرد ناگاه  
چومهر و اشتیاق گوهری دید  
بباید و بسی خود را پسندید

نه تنها بود و میانگاشت نهاست  
نه زیبا بود و می بنداشت زیباست  
گمان کرد، از غرور و سرگرانی  
که بهر اوست رنج پاسبانی  
بدان بیماریگی، گردن برافراشت  
فروتن بود، گرسرمایه ای داشت  
ز حرف نرغ و بیفصام خریدار  
بوزن و قدر خوش، آفزود بسیار  
بخود گفت این جهان افروزی از ماست  
بنام ماست، هر رمزی که اینجاست  
نبود آر حکمتی در صحبت من  
چه میکردم درین صندوق آهن  
جمال و جاه ما، بسیار بودست  
عجب رنگی درین رُخسار بودست  
بهای ما فزون کردند هر روز  
عجب رخشنده بود این بخت پیروز  
مرا نقاد گردون قیمتنی داد  
که بستندم چنین با قفل پولاد  
بدو الماس گفت، ای یار خودخواه  
نه تنهائی، رفیقی هست در راه

شکسته  
با بنفشه، لاله گفت ای بیخبر  
ظرف گلشن را منظم کرده اند  
از برای جلوه، گلهای چمن  
رنگ را با بوی ثوام کرده اند  
اندوین بزم قرب، گوئی تُرا  
غرق در دریای ماتم کرده اند  
از چه معنی، در شکستی بی سبب  
چون بخاکت ریشه مُحکم کرده اند  
از چه رویت درهم و پشتت خم است  
از چه رو، کار تو درهم کرده اند  
از چه، خود را پشت سرمیافکنی  
چون به یارانت مُقدم کرده اند  
در زبانی این قبای نیلگون  
در توزشتی را مُسلم کرده اند  
گفت، بهر بُردن بار قضا  
عاقلان، پشت از آزل خم کرده اند  
عارفان، از بهر افزودن بحان  
از هوی و از هوس، گم کرده اند  
یاد حق بر یاد خود بُگزیده اند  
کار ابراهیم آدهم کرده اند  
ز هروان این گذرگاه، آگهند  
توش راه خود فراهم کرده اند

چه شد کاین چهر زیبا را ندیدی  
قرین ما شدی، ما را ندیدی  
چه نسبت با جواهر، ریمان را  
چه خویشی، اریسمان و آسمان را  
نباشد خود پسندی را سرانجام  
کسی دیبا نیافد بانج خام  
اگر گوهر فروش، اینجا گذرداشت  
نه بهر کیسه، از تهر گهر داشت  
بمخزن، گرشبی چون و چرا رفت  
نه از تهر شما، از تهر ما رفت  
تو مُشتی پنبه، من پرورده کان  
تو چون شب تیره، من صبح درخشان  
چو در دامن گرفتی گوهر باک  
ترا بگرفت دست چرخ از خاک  
چو برگیرند این پاکیزه گوهر  
گشایند از تو بند و قفل از در  
تو بنداری ره و رسم تونیکوست  
تُرا همسایه نیکو بود، ای دوست  
از آن معنی، نکردندت فراموش  
که داری همچو من، جانی در آغوش  
از آن کردند در گنجی نهانت  
که بسپردند گنجی شایگان  
چونقش من فتند زین برده بیرون  
شود کار تو نیز آنگه دگرگون  
نه اینجا مایه ای ماند، نه سودی  
نه غیر از ریمانت، تار و پودی  
به پیرامون من، دارند شب باس  
تو گریاسی، مرا خوانند الماس  
نظر بازی نمود، آن یار دلجوی  
تُرا برداشت، تا بیند مرا روی  
تُرا بگشود و ما گشتیم روشن  
تُرا بُرست و ما ماندیم ایمن  
صفای تن، ز نور جان پاک است  
چو آن بیرون شد، این یک مشت خاک است  
دیوان پروین اعتصامی - مثنویات و تمثیلات

پی نویس:

۱- تاریخ ادبیات ایران. یان ریپکا. ترجمه دکتر شهابی. نگاه، ترجمه و نشر کتاب. چاپ اول. ص ۱۶۴.  
۲- لاروس اونیورسال، پاریس ۱۹۴۸  
۳- شعر العجم. شبلی نعمانی. صص ۱۶۲-۱۷۶ چاپ ۱۳۳۵.  
ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گلانی.  
۴- این همان ضبط قبلی «اردویرافنامه» است. ضبط بالا اربع است. ارتاک به معنی دادگرو راست دین است «ویراز» نام موبدی است مقدس. یعنی ویراز دادگر.